

تساوی امام معصوم و سایر مردم در برابر قانون با توجه به حدیث زره با توجه به حدیث زره گمشده
علیرضا مؤذن / امیر علی پور
علمی - پژوهشی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و یکم، شماره ۸۴ «ویژه پژوهش های حدیثی»، پاییز ۱۴۰۳، ص ۷۳-۴۷

تساوی امام معصوم و سایر مردم در برابر قانون با توجه به حدیث زره گمشده

علیرضا مؤذن^۱ / امیر علی پور^۲

چکیده: ماجرای گم شدن زره امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رفتن ایشان به دادگاه قاضی شریح برای گرفتن آن، یکی از داستان های مشهور است که هم در میان عوام شهرت دارد و هم در کتب حدیث و فقه شیعه و اهل تسنن منعکس شده است. آنچه از نقل مشهور این ماجرا برمی آید آن است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خویشتن را با مردم عادی و بلکه غیر مسلمان در جامعه، در برابر قانون، مساوی گرفته و حتی در مقابل حکمی که علیه ایشان صادر شد، اعتراضی ننمودند. این ماجرا موجب نتیجه گیری هایی از قبیل برابری امام معصوم با سایر مردم در برابر هر قانونی شده است. در این مقاله با بررسی منابع، اسناد و متن روایت مزبور نشان داده می شود که نقل مشهور از آن صحت ندارد و نقل غیر مشهور، هم سند صحیح دارد و هم با مبانی منطقی تشیع سازگار است.

واژگان کلیدی: روایت زره گمشده، نقد روایی، امام علی (علیه السلام).

* دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۱؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵.

۱. دکترای علوم قرآن و حدیث، نویسنده و پژوهشگر.

۲. پژوهشگر.

مقدمه

دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی، سال‌های زیادی در کتاب دینی خود، درسی با عنوان «همه در برابر قانون مساویند» را می‌خواندند.^۱ خلاصه داستان آن درس از این قرار است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زره خویش را در دست یک فرد نصرانی -یا یهودی- می‌بینند و برای بازپس‌گیری آن با هم به نزد قاضی شریح می‌روند؛ اما قاضی به دلیل نیاوردن دلیل و شاهد از طرف مولا (علیه السلام)، به نفع آن فرد ذمی حکم می‌کند و حضرت (علیه السلام) هم حکمش را می‌پذیرد. در پایان داستان، آن فرد ذمی با دیدن این رفتار امام (علیه السلام)، مسلمان می‌شود.

بیان رفتار عدالت‌خواهانه امام اول شیعیان در آن درس، سبب می‌شود پیروانش احساس افتخار کنند و به او بیش از پیش، دل ببندند. این‌گونه رفتارهای امام (علیه السلام) آنچنان تحسین‌برانگیز تلقی می‌شود که جرج جُرداق مسیحی نیز در کتاب «الإمام علی، صوت العدالة الإنسانية»^۲ بدان اشاره می‌کند و آن را باعث افتخار بشریت می‌داند.^۲

جذابیت این موضوع، به اندازه‌ای است که به نماد تبلیغ تشیع یا درسی برای آموزش قاضی‌ها در دانشکده‌های حقوق تبدیل شده است. اصل هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز چنین بیان می‌کند:

برابری در برابر قانون یا برابری قانونی، اصلی است که بر اساس آن، تمام مردم تابع قوانین یکسانی هستند. همه در برابر قانون مساویند و حق دارند بدون هیچ تبعیضی، از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره‌مند شوند.

بر این اساس، چنین برداشت می‌شود که رهبران اسلام در ۱۴۰۰ سال پیش، این اصل را نه در شعار، بلکه در عمل اجرا کرده‌اند. در این مقاله به بررسی درستی این داستان و نتایج

۱. این درس در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شمسی در کتاب «فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی اول راهنمایی» بخش پنجم (نمونه‌هایی از برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و تربینی اسلام) وجود داشت.

۲. الإمام علي صوت العدالة الإنسانية، ج ۱ ص ۲۵۲.

حاصل از آن خواهیم پرداخت. باید یادآور شویم که پیش از این، آقایان حسن رضا زاده مقدم و عباسعلی سلطانی در مقاله «درنگی بر روایتی مشهور در مستندات فقهی شیعه: روایت زره گمشده علی (علیه السلام)» به طور تفصیلی به این داستان پرداخته‌اند^۱ که ما از برخی نتایج آن مقاله نیز بهره خواهیم برد.

۱- داستان مشهور زره در آینه منابع

ابتدا منابع این داستان را از نظر می‌گذرانیم. آنچنان که تحقیق و بررسی ما در میان متن الکترونیک حدود ده هزار کتاب از منابع فرق مختلف اسلامی نشان می‌دهد، این داستان در کتب با موضوعات مختلف و به صورت‌های مسند و مرسل نقل شده است. نویسندگان کتب تاریخ، حدیث، رجال، کلام، سیاست، اصول و فقه از شیعه (امامیه و زیدیه) و اهل تسنن، این داستان را به صورت کامل یا مختصر نقل کرده‌اند. ما برای آن‌که بتوانیم تصویر منظمی از منابع ارائه کنیم، ابتدا منابع فاقد سند یا نقل‌کننده از سایر منابع را کنار می‌گذاریم و سپس بر اساس اسناد و طرق مختلف این داستان، منابع را مرتب می‌کنیم. در نهایت به جدول زمانی زیر می‌رسیم.

ردیف	نام منبع	نام مؤلف	وفات مؤلف	مذهب مؤلف
۱- طریق جابر جعفی از شعبی				
۱-۱	الغارات	ابراهیم الثقفی	۲۸۳	امامی
۱-۲	المسند	الحجری	۲۸۶	زیدی
۱-۳	فضائل الصحابة	خیثمۀ بن سلیمان	۳۴۳	اهل تسنن
۱-۴	أمالی أبي طالب (تیسیر المطالب)	یحیی بن الحسین، الناطق بالحق	۴۲۴	زیدی
۱-۵	السنن الکبری	البیهقی	۴۵۸	اهل تسنن
۱-۶	تاریخ دمشق	ابن عساکر	۵۷۱	اهل تسنن

۱. فصلنامه فقه و اصول (نشریه مطالعات اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد)،

دوره ۴۶، شماره ۴ - شماره پیاپی ۹۹، بهمن ۱۳۹۳.

۲- طریق نوادگان شریح از شریح				
۲-۱	أخبار القضاة	وکیع	۳۰۶	اهل تسنن
۲-۲	نزهة الأبصار ومحاسن الآثار	المامطبری	۳۶۰	اهل تسنن/ زیدی
۲-۳	الجزء الحدیثی	الدراج	۳۶۱	اهل تسنن
۲-۴	حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء	أبو نعیم الأصبهانی	۴۳۰	اهل تسنن
۲-۵	الأمالی الخمیسیة (ترتیب الأمالی)	یحیی بن الحسین الشجرى	۴۹۹	زیدی
۳- طریق ابراهیم تیمی از پدرش				
۳-۱	أدب القاضی	ابن القاص	۳۳۵	اهل تسنن
۳-۲	الاعانی	أبو الفرج الإصفهانی	۳۵۶	زیدی
۳-۳	الکامل فی ضعف الرجال	ابن عدی	۳۶۵	اهل تسنن
۳-۴	مسند عمر بن خطاب	أبو بکر الإسماعیلی	۳۷۱	اهل تسنن
۳-۵	الأسامی والکنی	أبو أحمد الحاکم	۳۷۸	اهل تسنن
۳-۶	حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء	أبو نعیم الأصبهانی	۴۳۰	اهل تسنن
۳-۷	الأباطیل والمناکیر والصحاح و المشاهیر	الجورقانی	۵۴۳	اهل تسنن
۳-۸	العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة	ابن الجوزی	۵۹۷	اهل تسنن

جدول شماره ۱- اصلی ترین منابع داستان مشهور زره

چند نکته تکمیلی درباره منابع و طرق داستان

الف) بسیاری از نویسندگان کتب فقه و اصول از شیعه و اهل تسنن، با استشهاد به فرازهایی از این داستان، حکمی فقهی یا اصولی از آن استنتاج نموده اند. (بنابراین پرداختن به این داستان از حیث فقه و اصول هم قابل توجه است که هدف ما در این مقاله نیست.) اما از نظر زمانی، همه آن ها از قدیمی ترین منبعی که در هر طریق روایت در جدول بالا ارائه شد، متأخرتر هستند؛ لذا از ذکر نام آن منابع صرف نظر کردیم.

ب) برخی از علمای اهل تسنن، فقط حدیث نبوی این داستان را به صورت مسند ذکر کرده اند و کل ماجرا را نقل ننموده اند. این حدیث که به نقل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا عمر

بن خطاب نقل شده این است: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة». با توجه به وجود متن کامل این داستان در سایر کتب، معلوم می‌شود که نویسندگان این کتاب‌ها نیز به احتمال قوی به متن کامل داستان دسترسی داشته‌اند. اما به صورت گزینشی عمل کرده و تنها حدیث نبوی را در کتاب خویش آورده‌اند. اسامی این منابع نیز در جدول زیر درج شده است:

ردیف	نام منبع	نام مؤلف	وفات مؤلف	مذهب مؤلف
۱- طریق نوادگان شریح از شریح				
۱-۱	الجزء الحدیثی	محمد بن مخلد الدوری	۳۳۱	اهل تسنن
۱-۲	المؤتلف و المختلف	الدارقطنی	۳۸۵	اهل تسنن
۱-۳	تاریخ بغداد	الخطیب البغدادی	۴۶۳	اهل تسنن
۱-۴	تاریخ دمشق	ابن عساکر	۵۷۱	اهل تسنن
۲- طریق ابراهیم تیمی از پدرش				
۲-۱	المعجم الكبير	الطبرانی	۳۶۰	اهل تسنن
۲-۲	الکامل فی ضعفاء الرجال	ابن عدی	۳۶۵	اهل تسنن
۲-۳	تاریخ دمشق	ابن عساکر	۵۷۱	اهل تسنن

جدول شماره ۲- منابع حدیث نبوی داستان مشهور زره

ج) در کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر، پس از ذکر یکی از طرق این داستان، این متن آمده است:

أخبرنا أبو العز بن كادش أنا أبو علي محمد بن الحسين الجازري أنا المعافى بن زكريا الجريري أخبرني محمد بن سعد نا جعفر بن عبد الله المحمدي نا عمر بن محمد بن عمر بن علي بن الحسين نا غالب بن عثمان الهمداني نا مختار بن نافع أبو إسحاق العكلى التمار حدثني أبو مطر عمرو بن عبد الله الجهني البصري فذكر نحو هذه الحكاية.^۱

در نگاه اول این طور به نظر می‌رسد که این هم طریق دیگری برای این داستان است؛

۱. تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲ ص ۴۸۷.

ولی با کمی تأمل و دقت معلوم می‌شود که چنین نیست. ابن عساکر درست قبل از ذکر داستان زره در اینجا، ماجرای دیگری از امیرالمؤمنین (ع) را آورده که در آن امام (ع) به غلامی که قصد برگرداندن خرماي خریداری شده‌اش را داشت کمک می‌کند. یکی از منابع این ماجرا کتاب «الجلس الصالح الکافی والأنیس الناصح الشافی» تألیف «أبوالفرج المعافی بن زکریا» (متوفای ۳۹۰ هـ) است. معافی بن زکریا در کتاب خویش این ماجرا را به دو سند آورده که سند دوم از این قرار است:

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال، حدثني جعفر بن عبد الله قال، حدثنا عمر بن محمد قال، حدثنا غالب بن عثمان الهمداني قال، حدثنا مختار بن نافع أبو إسحاق العکلی التمار قال، حدثني أبو مطر عمر بن عبد الله الجهنی البصری قال:.... الرواية.^۱

با مقایسه این سند و سندی که ابن عساکر آورده مشخص می‌شود که - با اصلاح نام چند راوی - این‌ها در واقع یک سند هستند؛ بنابراین معلوم می‌شود که کاتب نسخه تاریخ دمشق، با قراردادن داستان زره بین دو طریق نقل ماجرای غلام و فاصله انداختن بین آن‌ها، باعث اشتباه شده و این توهّم را ایجاد نموده که داستان زره طریق دیگری که به ابومطر منتهی می‌شود داشته است؛ درحالی‌که چنین نیست.

۲- مضمون داستان مشهور زره

متن کامل داستان را بر اساس سه طریق مختلف روایت ارائه می‌کنیم. برای این منظور، از هر طریق، قدیمی‌ترین منبع از نظر زمانی را که در جدول ۱ آمده، انتخاب می‌نماییم. البته چون قدیمی‌ترین منبع طریق سوم، داستان را به صورت کامل نیاورده، از منبع بعدی استفاده می‌کنیم.

*نقل «الغارات»

حدّثنا محمّد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا إبراهيم، قال: حدّثنا إسماعیل بن أبان، قال: حدّثنا عمرو بن شمر، عن سالم الجعفی، عن الشّعبی، قال: وجد

۱. المجلس الصالح الکافی والأنیس الناصح الشافی، ص ۷۲۵.

علی علیه السلام درعالمه عند نصرانی فجاء به الی شریح یخاصمه الیه، فلمّا نظر الیه شریح ذهب یتنحّی فقال: مکانک، و جلس الی جنبه، و قال: یا شریح أما لو کان خصمی مسلماً ما جلست الّا معه و لکنّه نصرانی و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إذا کنتم و إیاهم فی طریق فألجئوهم الی مضایقه و صغّروا بهم کما صغّر الله بهم فی غیر أن تظلموا. ثمّ قال علی علیه السلام: انّ هذه درعی لم أبع و لم أهب، فقال للنصرانی: ما یقول أمیر المؤمنین؟ فقال النصرانی: ما الدّرع الّا درعی، و ما أمیر المؤمنین عندی بکاذب، فالتفت شریح الی علی علیه السلام فقال: یا أمیر المؤمنین هل من بینة؟ قال: لا، فقضی بها للنصرانی، فمشی هنیة ثمّ أقبل فقال: أمّا أنا فأشهد أنّ هذه أحكام التّبین، أمیر المؤمنین یمشی بی الی قاضیه! و قاضیه یقضی علیه. ! أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شریک له، و أنّ محمّدا عبده و رسوله، الدّرع و الله درعک یا أمیر المؤمنین انبعث الجیش و أنت منطلق الی صقّین فخرت من بعیرک الأورق فقال: أمّا إذا أسلمت فهی لک، و حملة علی فرس. قال الشعبی: و أخبرنی من رآه یقاتل مع علی علیه السلام الخوارج فی التّهوان.^۱

*نقل کتاب اخبار القضاة

حدّثنا علی بن عبّاد الله بن معاویة بن میسرة بن شریح بن الحارث القاضی قال: حدّثنی أبی، عن أبیه معاویه، عن میسرة، عن شریح، قال: لما توجه علی رضی الله عنه الی قتال معاویة افتقد درعاً له، فلما رجع وجدها فی ید یهودی یبیعها بسوق الکوفه، فقال: یا یهودی الدرع درعی لم أهب و لم أبع، فقال: الیهودی: درعی وفی یدی، فقال: بینی و بینک القاضی، قال: فأتیانی، فقعده علیّ الی جنبی و الیهودی بین یدی، و قال: لولاً أن خصمی ذمی لاستویت معه فی المجلس، و لکنی سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: أصغروهم کما أصغر الله بهم ثمّ قال: هذه الدرع درعی، لم أبع، و لم أهب، فقال: للیهودی: ما تقول؟ قال: درعی وفی یدی، و قال: شریح: یا أمیر المؤمنین هل من بینة؟ قال: نعم الحسن ابنی، و قنبر یشهدان أن الدرع درعی، قال: شریح: یا أمیر المؤمنین شهادة الابن للأب لا تجوز، فقال

على: سُبْحَانَ اللَّهِ! رجل من أهل الجنة لا تجوز شهادته، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ: الْيَهُودِيُّ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدِمَنِي إِلَى قَاضِيهِ، وَقَاضِيهِ يَقْضِي عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا الدِّينَ عَلَى الْحَقِّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الدَّرْعَ دَرْعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، سَقَطَتْ مَعَكَ لَيْلًا، وَتَوَجَّهَ مَعَ عَلِيٍّ يَقَاتِلُ مَعَهُ بِالنَّهْرَوَانِ فَقُتِلَ.^۱

*نقل کتاب الاغانی

حدثني به عبد الله بن محمد بن إسحاق بن أخت داهر بن نوح بالأهواز، قال: حدثنا أبو الأشعث أحمد بن المقدم العجلي، قال: حدثني حكيم بن حزام، عن الأعمش، عن إبراهيم التيمي، قال: عرف على صلوات الله عليه درعا مع يهودي، فقال: يا يهودي، درعي سقطت متى يوم كذا وكذا، فقال اليهودي: ما أدري ما تقول! درعي وفي يدي، بيني وبينك قاضي المسلمين. فانطلقا إلى شريح، فلما رآه شريح قام له عن مجلسه، فقال له علي: اجلس. فجلس شريح، ثم قال: إن خصمي لو كان مسلما لجلست معه بين يديك، ولكنني سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: لا تساووهم في المجلس، ولا تعودوا مرضاهم، ولا تشيعوا جنائزهم، و اضطروهم إلى أضيق الطرق، وإن سبوكم فاضربوهم، وإن ضربوكم فاقتلوهم. ثم قال: درعي عرفتها مع هذا اليهودي. فقال شريح لليهودي: ما تقول؟ قال: درعي وفي يدي. قال شريح: صدقت والله يا أمير المؤمنين، إنها لدرعك كما قلت، ولكن لا بد من شاهد؛ فدعا قنبرا فشهد له، ودعا الحسن بن علي، فشهد له، فقال: أما شهادة مولاك فقد قبلتها، وأما شهادة ابنك لك فلا. فقال علي: سمعت عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول إن الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة. قال: اللهم نعم، قال: أفلا تجيز شهادة أحد سيدي شباب أهل الجنة! والله لتخرجنني إلى بانقيا فلتقضي بين أهلها أربعين يوما. ثم سلم الدرع إلى اليهودي. فقال اليهودي: أمير المؤمنين مشى معي إلى قاضيه، فقضى عليه، فرضي

به، صدقت إنها لدرعک، سقطت منك يوم كذا وكذا عن جمل أورك فالتقطتها، و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا رسول الله. فقال على عليه السلام: هذه الدرع لك، و هذه الفرس لك، و فرض له في تسعمائة، فلم يزل معه حتى قتل يوم صفين.^۱

محتوای این داستان به صورت خلاصه چنین است: امیرالمؤمنین عليه السلام در دوران حکومت خویش زرهی را که در یکی از جنگ‌ها (جمل یا صفین) غنیمت گرفته بودند، در دست فردی ذمی (یهودی یا نصرانی) می‌بینند و برای پس گرفتن آن به همراه آن فرد نزد قاضی مسلمین می‌روند. در محکمه، قاضی شریح برای بررسی ادعای امیرالمؤمنین عليه السلام مبنی بر این که زره برای ایشان است، از آن حضرت طلب بینه و شاهد می‌کند. آن حضرت هم در یک نقل شاهی اقامه نمی‌کند، اما در دو نقل دیگر دو شاهد می‌آورد که قاضی هیچ‌کدام از آن‌ها را قبول نکرده و لذا به نفع حضرت حکم نمی‌دهد؛ بنابراین امام عليه السلام زره را به آن فرد ذمی می‌دهد، اما قاضی شریح را به دلیل حکم اشتباه و عدم قبول شهادت شاهدان، به بانقیا تبعید می‌نماید. فرد ذمی هم با دیدن این اتفاق، آن را از احکام پیامبران شمرده و با گفتن شهادتین، مسلمان می‌شود. سپس اعتراف می‌کند که زره برای امیرالمؤمنین عليه السلام بوده که او آن را پیدا کرده و برداشته است. امام هم زره را به او بخشیده و مقداری پول و یک اسب هم به او می‌دهند. این فرد سپس همراه امام عليه السلام می‌ماند تا در جنگ بعدی (صفین یا نهروان) شهید می‌شود.

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، وایتز ۱۴۰۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳- بررسی سندی داستان مشهور زره

چنان که از ستون مذهب نویسندگان منابع جداول فوق معلوم می‌شود، تنها کتاب «الغارات»^۲ از منابع امامیه محسوب شده و بقیه منابع این داستان، از مدارک اهل تسنن و زیدیه هستند. طبیعتاً شیعیان امامی اعتقاد خود درباره امامان عليهم السلام را از منابع غیر امامی اخذ نمی‌کنند. اما استناد به تنها منبع امامی موجود یعنی کتاب الغارات هم - که به احتمال قوی در کتاب درسی مدرسه هم از آن استفاده شده بوده -، دچار اشکالاتی

۱. الاغانی، ج ۱۷ ص ۱۴۱.

۲. الغارات، ج ۱ صص ۷۴ و ۷۵ (چاپ قم) و ج ۱ صص ۱۲۴ و ۱۲۵ (چاپ تهران).

است که در ادامه بیان می‌شود:

اولاً کلاً یک یا دو نسخه خطی از این کتاب بیشتر در دسترس نمی‌باشد که آن‌ها هم قابل اعتماد صد در صدی نیستند. نسخه‌ای که نزد مصحح کتاب آقای میرجلال‌الدین حسینی ارموی موجود بوده، نسخه‌ای منحصر به فرد است که مصحح، درباره آن می‌گوید: «نسخه‌ای که در دست من بود، بسیار مشوش و پاره پاره بود. به طوری که از ترتیب و نظم اصلی خود خارج گشته بود. این نسخه با قلم‌های مختلف و به خط‌های گوناگون نگاشته شده بود و در بعضی موارد قابل خواندن نیز نبود. من در تصحیح خود، از دو کتاب شرح ابن ابی‌الحدید و بحار علامه مجلسی نیز کمال را استفاده کردم. در این نسخه، کاتب که اسم و رسم خویش را نیز معرفی نکرده است، نوشته است که: «کتاب الغارات تمام شد با حذف زیادی‌ها و تکراری‌ها» که از آن معلوم می‌شود که مستنسخ آنچه به زعم خود زیادی یا تکرار بوده، حذف کرده است و لذا کتاب الغارات را به غارت برده است! ایشان همچنین می‌گوید: «بسیاری موارد از کتاب الغارات در شرح ابن ابی‌الحدید و بحار الانوار بوده که در این نسخه وجود نداشته، لذا در کتاب نیز منعکس نشده است.»

نکته قابل توجه دیگر آنکه می‌دانیم دأب ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶) در کتاب شرح نهج البلاغه نقل چنین داستان‌هایی است که در فضیلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند و از طرفی تمام نقل‌های الغارات را در کتابش منعکس کرده است؛ اما وی داستان زره را به نقل از الغارات در کتابش نیاورده و تنها به صورت بسیار مختصر و با طریق سوم این داستان، آن را مطرح کرده است:

و روی الأعمش عن إبراهيم التيمي قال قال علي (عليه السلام) لشريح و قد قضى قضية نقم عليه أمرها و الله لأنفينك إلى بانقيا شهرين تقضى بين اليهود... قال ثم قتل علي (عليه السلام) و مضى دهر فلما قام المختار بن أبي عبيد قال لشريح ما قال لك أمير المؤمنين (عليه السلام) يوم كذا قال إنه قال لي كذا قال فلا والله لا تقعد حتى تخرج إلى بانقيا تقضى بين اليهود فسيره إليها فقضى بين اليهود شهرين.^۱

این کار ابن ابی‌الحدید احتمالاً نشان از آن دارد که این داستان در نسخه کتاب الغارات که در اختیار وی بوده، وجود نداشته است؛ و الا آن را در کتابش می‌آورد.

ثانیاً هر چند نویسندۀ الغارات، جناب ابواسحاق ابراهیم ثقفی (متوفای ۲۸۳)، از علمای امامیه محسوب می‌شود، لیکن ایشان ابتدا زیدی مذهب بوده و سپس به مذهب امامیه گرویده است.^۱ بنابراین انتخاب و نقل روایات در کتاب الغارات از سوی ایشان، ممکن است از زاویه نگاه زیدی بوده باشد. به عبارت دیگر برای ما معلوم نیست که ایشان این کتاب را در دوران زیدی بودن نگاشته یا در دوران امامی بودن. چنان‌که حتی در منابع زیدی کنونی نیز می‌توان روایاتی منقول از ایشان که مشعر بر زیدی بودن در دوره‌ای از زمان است، یافت.^۲ لذا نمی‌توانیم تمامی نقل‌های کتاب الغارات او را از نظر امامیه معتبر تلقی کنیم. چنان‌که از جدول منابع معلوم می‌شود، زیدیان از مروجان این داستان بوده و آن را در کتب خویش آورده‌اند. البته ما از ذکر نام کتب فقهی زیدیه اجتناب کردیم، وگرنه تعداد آن‌ها بیشتر هم می‌شد. حتی برخی از متکلمان زیدی در کتب خویش با نقل این داستان، به محاجه با اهل‌تسنن درباره مطالبه فدک توسط حضرت زهرا (ع) از ابوبکر پرداخته‌اند.^۳ یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که در میان فرقه‌های مختلف شیعه، زیدیه نزدیک‌ترین دیدگاه‌ها را در زمینه‌های فقهی و اعتقادی با اهل‌تسنن دارند. برای نمونه ابن فضل‌الله عمری (متوفای ۷۴۹ هـ) از علمای اهل‌تسنن می‌نویسد:

وأما الزيدية فهم أقرب القوم إلى القصد الأمم، وقولهم إن أبا بكر وعمر رضي الله عنهما أئمة عدل وإن ولايتهما كانت لما تقتضيه المصلحة، مع أن علياً رضي الله عنه أفضل منهما.^۴

۱. نجاشی و طوسی دو فهرست‌نویس اصلی شیعه درباره او می‌نویسند: کان زیدیا أولاً ثم انتقل إلینا (رجال

النجاشی، ص ۱۷). کان زیدیا أولاً ثم انتقل إلى القول بالإمامة. (الفهرست للطوسي، ص ۱۲)

۲. ر. ک: تسمية من روی عن الإمام زيد بن علي (ع) من التابعين، صص ۸۶ و ۸۷، ترتيب الأمالي الخمسية، ج ۲ صص ۴۳۰ و ۴۳۱، المصباح في سيرة الرسول وآل البيت، صص ۳۹۹ و ۴۰۰ و تيسير المطالب في أمالي أبي طالب، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۳. ر. ک: أنوار اليقين في إمامة أمير المؤمنين (ع)، ج ۲ ص ۳۱۳.

۴. التعريف بالمصطلح الشريف، ص ۲۰۳.

لذا این‌که نقل این داستان را در منابع اهل تسنن و زیدیه فراوان می‌بینیم، ناشی از این قرابت اعتقادی و فقهی است.

ثالثاً علاوه بر نویسندگان کتاب الغارات، تعدادی از راویان این داستان نیز منسوب به زیدی بودن هستند. سند نقل ثقفی چنین است:

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ سَالِمِ الْجَعْفِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ... الرواية.

شیخ ابراهیم ثقفی یعنی «اسماعیل بن ابان» و شیخ شیخ او یعنی «عمرو بن شمر» در اسناد بسیاری از روایات کتب زیدی نظیر تفاسیر حبری و فرات و نیز امالی احمد بن عیسی که از مهم‌ترین منابع زیدی به حساب می‌آیند، حضور داشته و شیوخ و شاگردان زیدی زیادی دارند؛ به همین دلیل در کتب تراجم زیدیه از آن‌ها یاد شده است. برای نمونه ابراهیم بن قاسم شهماری (متوفای ۱۱۵۳ هـ) شرح حال هر دو راوی ذکر شده را در کتاب «طبقات الزیدیه الکبری» آورده است. به خصوص درباره عمرو بن شمر که نقطه مشترک تمام اسناد طریق یکم محسوب می‌شود، چنین می‌گوید:

وعمر بن شمر خرج له في أمالي أحمد بن عيسى وعرف تكرر الرواية له ومنه عرف أنه من خيار شيعة أئمتنا عليهم السلام.^۱

منظور از «ائمتنا» امامان ما» در کلام این عالم زیدی، نه امامان دوازده‌گانه شیعه امامیه که علما و بزرگان زیدیه هستند.

رابعاً اگر در سند ثقفی، از جابر جعفری که - در نسخه الغارات به اشتباه به صورت سالم جعفری ثبت شده و در سایر کتب به صورت درست آمده و - امامی بودن او مسلم است گذر کنیم، به نام «شعبی» می‌رسیم. درباره شعبی دانستن این اطلاعات مفید است:^۲

• او بغض حضرت علی عليه السلام را در دل دارد، به گونه‌ای که حتی از بیان فضائل حضرت ابا داشته و اگر چنانچه بخواهد فضیلتی برای اهل بیت عليهم السلام نقل کند، خلفای راشدین را

۱. ر. ک: طبقات الزیدیه الکبری (القسمین الأول والثاني)، ج ۱ صص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ج ۲ صص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۲. در این بخش با نگاهی به مطالب مقاله معرفی شده در مقدمه، مطالب خود را ارائه می‌نمایم.

نیز شریک می‌کند. ضمن اینکه پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را هم رافضی می‌خواند. شعبی، همکار و همدست آل مروان و حجاج، دشمن بزرگ اهل بیت علیهم‌السلام بوده است.^۱ این امر بدان معناست که بغض و کینه‌ای که آل مروان و حجاج در کشتن شیعیان داشتند، امثال شعبی نیز در نابودی تشیع داشتند. براین اساس، شعبی در نزد شیعه، به شدت مذموم و بی‌اعتبار است.

• آیه الله خوئی نیز می‌گوید: «وهو الخبيث الفاجر الكذاب المعلن بعداوة لأئمة المؤمنين عليهم‌السلام»^۲ = او پلید بدکار بسیار دروغگویی است که دشمنی خود را نسبت به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شکل علنی اظهار می‌کرد.

• شیخ عباس قمی می‌نویسد: علمای عامّه او را به فقاہت و وثاقت ستوده‌اند و او را ابن عباس زمان خود گفته‌اند و لکن نزد ما، مذموم و مطعون است...^۳

خامساً در نقل ثقفی درخواست مراجعه به قاضی از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح می‌شود و حضرت، آن فرد اهل کتاب را نزد قاضی می‌برند و طرح دعوا می‌کنند؛ اما وقتی قاضی از حضرتش شاهد و بینه می‌خواهد، ایشان با لبخندی تازه متوجه می‌شود که ادعایش بدون دلیل است! لذا کاری ندارد جز اینکه لبخند بزند و بگوید: بله ولی من دلیلی ندارم! به نظر می‌رسد که این نقل دچار تحریفات عجیبی شده است؛ زیرا در دو نقل دیگر که به طریق غیر شعبی هستند، آمده که حضرت دو شاهد آوردند و حتی طبق نقل سوم به دلیل رد شهادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام توسط قاضی شریح، وی را به بانقیا تبعید نمودند.^۴

این داستان با این بیان و مضمون، بیش از آنکه باعث افتخار باشد، زمینه ساز تخریب عقاید بزرگ و اصیل شیعی است. آیا بهتر از این می‌شود بی‌توجهی و خطای امام علیه‌السلام را

۱. توصیفات مذکور و مشابه آن، در مدارک مختلف اهل تسنن آمده است همانند: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۶۶-۶۸؛ حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۳۲۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، صص ۲۵۶-۲۵۷.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

۳. هدیة الاحباب، ص ۱۶۳.

۴. این نقل یک تفاوت دیگر هم با دو نقل دیگر دارد و آن هم این که آن فرد ذمی را، به جای یهودی، نصرانی معرفی کرده است.

اثبات کرد؟ آن‌هم بزرگ‌مردی که صلابت، باریک‌اندیشی، دانش و عدالتش در قضاوت‌های مختلف، عالم‌گیر است. در این داستان، ایشان با طرح یک ادّعی پوچ در محضر قاضی، این چنین خوار می‌شود و حتّی خودش از ادّعی نابخردانه‌اش نیز خنده‌اش می‌گیرد «فَصَحَّحَ عَلَیْهِ وَقَالَ...» (در کتاب درسی نیز این جمله آمده بود: امام با تَبَسُّمی می‌فرماید: نه، شاهدهی ندارم!). با خواندن این داستان چه تصویری از باب علم نبی، در ذهن خواننده ایجاد می‌شود؟ باب علم پیامبر بودن، پیشکش! چه تصویری از خلیفه و حاکم اسلامی در ذهن مخاطبان تداعی می‌شود؟ فردی که برای اثبات امری هیچ دلیلی ندارد، ولی دیگری را بدون دلیل به دادگاه می‌کشاند و هنگامی که از او دلیل می‌خواهند، تبسّمی ملیح نموده و می‌گوید دلیلی ندارم! اگر او یک انسان عادی بود، رفتار این چنینی کمی قابل تحمل بود، ولی وی حاکم بزرگ بلاد اسلامی و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اسلام و آگاه‌ترین به دین الهی است که حتّی از قوانین ساده و ابتدائی آن اطلاعی ندارد و نسبت به مقررات رایج در حوزه حکومتش نیز بی‌توجه است!

با این تفصیل و باتوجه به بندهای پنج‌گانه فوق، شیعیان امامی مذهب نمی‌توانند به تنها گزارش موجود در کتاب الغارات اعتماد و استناد نمایند؛ زیرا کتاب، مؤلف و سند، مورد اعتماد صددرصد امامیه نیستند و از حیث مضمون نیز، این داستان، اشکالات جدی دارد.

۴ - امام و قانون

همه می‌دانیم که خداوند دو حجت برای ما قرار داده است: حجت درون که همان عقل است و حجت بیرون که همان فرستادگان و حجت‌های برگزیده الهی هستند. منظور از عقلی که حجت است، همان نوری است که مستقلاً روشن‌کننده امر پسندیده از ناپسند است. مثلاً نمونه‌هایی چون اصل زشتی ستم بر دیگران، مستقلاً توسط این نور که آن را عقل نامیدیم، روشن می‌شود. پسندیده یافتن عدل، زیبایی تشکر از مُنعم از یک سو و زشت دانستن توبیخ قبل از اعلام بدی آن نیز، اموری از این نوع هستند. این امور را مستقلات عقلیه می‌نامند.

تمام مردم، حتی امام در اصل کشف و احتجاج به این امور عقلی با یکدیگر مساویند. البته میزان بهره‌مندی افراد از این موهبت الهی با یکدیگر متفاوت است. هر چه مراتب وجودی و ایمانی فرد بالاتر رود، مصداق‌های بیشتری از پسندیده بودن یا ناپسند بودن امور برایش مستقلاً روشن خواهد شد. از این رو وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درک و شناخت عمیق‌تر و گسترده‌تری نسبت به سایر افراد دارند؛ ایشان زشتی هر گناه را به مانند زشتی ظلم و ستم، آشکار و روشن می‌یابند. به همین ترتیب امامان هم در بالاترین رتبه فهم عقلی قرار دارند. پس از آن مردم با درجات مختلف بهره عقلی هستند. کف این مجموعه، همان مستقلات عقلی است که عموم مردم آن را آشکارا می‌یابند.

دو حجت خدا، هیچگاه در مقابل هم قرار نمی‌گیرند و احکام متفاوتی ارائه نمی‌دهند. بلکه آنچه امام می‌گوید، تماماً مطابق با مستقلات عقلی است و او هرگز سخنی خلاف عقل مستقل نمی‌گوید و حکمی معارض و متضاد با نور عقل، صادر نمی‌کند. اعمال و رفتار خود امام هم کاملاً منطبق با مستقلات عقلی است. لذاست که می‌بینیم امام هم در برابر احکام عقلی با دیگران مساوی است. مثلاً خداوند همه را برای بندگی خویش خلق نموده «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ و این، اصلی‌ترین قانونی است که «همه در برابر آن مساویند». تعبد در پیشگاه الهی یک حکم عقلی است و امام، اعباد الناس است. در احکام دیگر عقلی نظیر عدالت ورزیدن و ستم نکردن، راست‌گویی و دروغ‌نگفتن و نیز وفای به عهد و پیمان (احکام عقل فطری اخلاقی)، تفاوتی بین امام و سایر مردم نیست؛ جز این که امام در این امور عقلی، پیشتاز و پیشروی همگان است. از مجموع آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه‌ای مهم‌تر و کلیدی‌تری به دست آورد:

لازمه ارجاع خداوند به کسانی که حق پیروی بی قید و شرط دارند، وجود عصمت در ایشان است. در نظام حکیمانه الهی، عصمت، روی دوم ویژگی کسانی است که نسبت به خود ما همه‌گونه اولویت دارند. «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲. پس هرآنچه در بندهای پیش درباره لزوم پیروی ما از امام مطرح کردیم، یک پشتوانه قوی دارد و آن هم

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶

۲. سوره احزاب، آیه ۶

این است که امام، مطابق با نور عقل مستقل حکم می‌کند و پیروی از کسی که دستورات درست و عقلی می‌دهد، خودش یک حکم عقلی است.

۵- داستان زره در روایتی غیرمشهور

اکنون و باتوجه به آنچه در قسمت‌های قبل بیان شد، معلوم می‌شود که این داستان - حداقل با جزئیاتی که در طریق شعبی آمده است - نمی‌تواند درست باشد. اما پرسش اینجاست که آیا این ماجرا اصلی داشته و دچار تحریف شده و یا تماماً دروغ است؟ به نظر می‌رسد که اصل ماجرا امری واقعی بوده، اما این موضوع بر دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) گران تمام شده و آن‌ها با هدف از بین بردن فضائل آن حضرت، این واقعه را مطابق نیت‌های پلید خویش، تحریف نموده‌اند. منابع شیعه و اهل تسنن، همین ماجرا را به شکل‌های دیگری نیز روایت کرده‌اند که انتهای آن با داستان مشهور زره گمشده که پیش از این گذشت، تفاوت جدی دارد. منابع اصلی این ماجرا که آن را به صورت مسند آورده‌اند، در جدول زیر آمده است. ما از ذکر سایر منابع که عمده‌تألفی هستند، صرف نظر می‌کنیم.

ردیف	نام منبع	نام مؤلف	وفات مؤلف	مذهب مؤلف
۱- طریق عبدالرحمن بن حجاج و محمد بن قیس				
۳-۱	الکافی	الکلینی	۳۲۹	امامی
۳-۲	کتاب من لایحضره الفقیه	شیخ صدوق	۳۸۱	امامی
۳-۳	تهذیب الاحکام	شیخ طوسی	۴۶۰	امامی
۳-۴	الاستبصار فیما اختلف من الأخبار	شیخ طوسی	۴۶۰	امامی
۲- طریق مجالد از شعبی				
۳-۵	أدب القاضی	أحمد بن عمر الخَصَّاف	۲۶۱	اهل تسنن
۳-۶	أخبار القضاة	وکیع، محمد بن خلف	۳۰۶	اهل تسنن
۳-۷	المؤتلف والمختلف	الدارقطنی	۳۸۵	اهل تسنن
۳-۸	تاریخ دمشق	ابن عساکر	۵۷۱	اهل تسنن

جدول شماره ۳ - منابع اصلی داستان غیرمشهور زره

۶- بررسی سند روایت غیرمشهور زره

۱-۶) سند روایات شیعه

سند روایات شیخ کلینی و شیخ طوسی هر دو به عبد الرحمن بن حجاج می‌رسد. اما سند روایت شیخ صدوق به محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام منتهی می‌شود. درباره این سند باید گفت:

یکم. اگرچه سند ابن حجاج ظاهراً صحیح است، اما به نظر می‌رسد که مشکلی داشته باشد. عبد الرحمن بن حجاج از اصحاب امامان صادق و کاظم و ملاقات‌کننده امام رضا علیه السلام معرفی شده است.^۱ بنابراین او نمی‌توانسته شاهد دیدار حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل (دو فرد زیدی بتری)^۲ با امام باقر علیه السلام باشد. در هیچ حدیث دیگری هم نداریم که عبد الرحمن بن حجاج، مستقیماً حدیثی را از امام باقر علیه السلام روایت کرده باشد؛ بلکه همواره با یک واسطه از ایشان نقل می‌کند.^۳ دوم. علامه محمد باقر مجلسی بعد از ذکر نظر پدرش درباره عدم اتصال سند این روایت، احتمالاتی درباره آن داده است.^۴ اولین احتمال این است که عبد الرحمن بن حجاج این داستان را با واسطه محمد بن قیس که در روایت صدوق آمده نقل کرده است؛ اما این احتمال درست نیست، زیرا در هیچ جای دیگری تصریحی به

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، واپس ۱۳۹۰

۱. روی عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام، و بقي بعد أبي الحسن عليه السلام... ولقي الرضا عليه السلام. (رجال النجاشي، ص ۲۳۸)

۲. البتريه هم أصحاب كثير النواء، والحسن بن صالح بن حي، وسالم بن أبي حفصة، والحكم بن عتيبة، وسلمة بن كهيل، وأبو المقدم ثابت الحداد، وهم الذين دعوا إلى ولاية علي عليه السلام ثم خلطوها بولاية أبي بكر وعمر ويثبتون لهما إمامتهما. (رجال الكشي، ص ۲۳۳)

۳. ر. ک.: نرم افزار درایة النور ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۴. الحديث الثاني والخمسون والمائة: صحيح. وقال الوالد العلامة طاب مرقده: الظاهر أن هنا إرسالاً، فإن عبد الرحمن لم يلق الباقر عليه السلام ويمكن أن تكون الواسطة محمد بن قيس، كما رواه الصدوق عنه عن أبي جعفر عليه السلام من قوله "إن علياً عليه السلام" إلى آخره. ويمكن أن يكون سمعه عنه صلوات الله عليه في حال صغره، لكنه لو كان أدرك أبا جعفر صلوات الله عليه لكان يفتخر به ويذكره أصحاب الرجال. ويمكن أن يكون مكان "أبي جعفر" "أبي عبد الله" صلوات الله عليهما. (ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ۱۰ ص ۱۵۲)

روایت کردن عبدالرحمن بن حجاج از محمد بن قیس وجود ندارد. احتمال دوم این است که عبدالرحمن، این حدیث را در کودکی از امام باقر علیه السلام شنیده باشد؛ اما خود علامه مجلسی این احتمال را رد می کند. احتمال سوم این است که نام امامی که با حکم و سلمه گفتگو نموده و ماجرای زره را تعریف نموده، امام صادق بوده و نه امام باقر علیه السلام. اما این احتمال هم مردود است، زیرا طبقه روایی حکم بن عتیه و سلمه بن کهیل با امام باقر علیه السلام سازگار بوده و موارد دیگری از گفتگوی آن امام با این دو نفر در کتب حدیث ضبط است.^۱

سوم. اما محمد بن قیس بجلی (متوفای ۱۵۱) کتابی به عنوان «قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام» داشته که تمام روایات آن را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. نجاشی و طوسی از این کتاب یاد کرده اند.^۲ با دانستن این مطلب و اینکه شیخ صدوق داستان زره را از محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرده، می توان احتمال قوی دیگری را درباره سند ابن حجاج مطرح کرد و آن هم این که نام «عبدالرحمن بن حجاج» تصحیف شده و صورت درست آن «عبدالرحمن بن ابی نجران» باشد. شباهت ظاهری کتابت این دو نام می تواند باعث این تصحیف باشد.

چهارم. توضیح بیشتر این که روایات کتاب قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام تالیف محمد بن قیس را عبدالرحمن بن ابی نجران و محمد بن ابی عمیر با واسطه عاصم بن حمید، نقل کرده اند. نام ابن ابی نجران در طریق شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه به روایات محمد بن قیس وجود دارد.^۳ طریق شیخ طوسی به کتاب

۱. از جمله روایت مشهور زیر: قال أبو جعفر علیه السلام لسلمة بن كهيل والحکم بن عتية: شرقا و غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت. (الكافي، ج ۱ ص ۳۹۹)

۲. محمد بن قیس أبو نصر الأسدي و له كتاب في قضایا أمير المؤمنين علیه السلام ولنا محمد بن قیس البجلي و له كتاب يساوي كتاب محمد بن قیس الأسدي. (رجال النجاشی، صص ۳۲۲-۳۲۳). محمد بن قیس البجلي، له كتاب قضایا أمير المؤمنين علیه السلام. (الفهرست للطوسي، صص ۳۸۶-۳۸۷)

۳. و ما كان فيه عن محمد بن قیس فقد رويته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس. (كتاب من لا يحضره الفقیه، ج ۴ ص ۴۸۶).

محمد بن قیس هم دقیقاً از شیخ صدوق می‌گذرد.^۱ روایات کتاب محمد بن قیس با واسطه ابن ابی نجران در کتب اربعه شیعه به وفور یافت می‌شود.^۲ به علاوه می‌توان احادیث متعددی از آن کتاب را که توسط ابن ابی عمیر روایت شده نشان داد.^۳ با این توضیحات می‌توان حدس زد که سند کامل و درست داستان زره در کتاب کافی بدین شکل باشد: علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير و عبد الرحمن بن ابي نجران [عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس]. (عبارت داخل آکولاد ادامه سند تا مولف کتاب است که حذف شده است. حذف واسطه‌ها در نقل کتبی روایت از کتب اصحاب، امر رایجی در سنت روایت‌گری شیعی است.) عین همین سند را در روایت دیگری منقول از کتاب محمد بن قیس در کتاب کافی شاهد هستیم: علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير و ابن ابي نجران عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن ابي جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ... الحديث.^۴ با این اوصاف، سند این روایت در کافی مجدداً و این بار با تحقیق، صحیح شمرده خواهد شد. گرچه سند آن در کتاب من لایحضره الفقیه از ابتدا صحیح بود.^۵

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، پاییز ۱۴۰۳

۱. أخبرنا جماعة، منهم: محمد بن محمد بن النعمان، و الحسين بن عبيد الله، و جعفر بن الحسين بن حسكة القمي، عن محمد بن علي بن الحسين، عن ابيه، عن سعد بن عبد الله و الحميري، عن ابراهيم بن هاشم، عن عبد الرحمن بن ابي نجران، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس، عن ابي جعفر عليه السلام. (الفهرست للطوسي، ص ۳۸۷)

۲. ر.ک.: کتاب مسند محمد بن قیس البجلي، حول قضايا أمير المؤمنين وغيرها، تالیف بشیر محمدی مازندرانی.

۳. از جمله در: کافی، ج ۶ ص ۲۰۳ و تهذیب الاحکام، ج ۹ ص ۲۳؛ نیز: کافی، ج ۶ ص ۲۱۴ و تهذیب الاحکام، ج ۹ ص ۳۷؛ نیز: کافی، ج ۷ ص ۱۸۳ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰ ص ۲ و الاستبصار، ج ۴ ص ۲۱۷؛ نیز: کافی، ج ۷ ص ۳۶۷ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰ ص ۳۰۹؛ نیز: کافی، ج ۷ ص ۳۸۴ و تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۲۶۱؛ نیز: تهذیب الاحکام، ج ۵ ص ۳۳۰.

۴. کافی، ج ۶ ص ۲۱۴ و تهذیب الاحکام، ج ۹ ص ۳۷.

۵. فطریق الصدوق إليه صحیح، و كذلك طریق الشيخ إلى کتاب قضایا. (معجم رجال الحديث، ج ۱۸ ص ۱۸۱)

۶-۲) سند روایات اهل تسنن

روایات منابع سنی داستان غیرمشهور همگی به نقل از شعبی هستند؛ اما در جزئیات واقعه - نظیر نام شاهدان - با همدیگر اختلافاتی دارند. از آنجاکه تمام این روایات از طریق مجالد از شعبی نقل شده اند، به نظر می رسد که راویان بعد از مجالد، این تغییرات را در جزئیات داستان ایجاد کرده اند. اما نکته عجیب این است که از شعبی، هم داستان مشهور نقل شده و هم این داستان غیرمشهور که تعارض جدی با هم دارند. به هر حال خود شعبی نزد شیعیان مورد اعتماد نیست و لذا آن نقل هایی از او پذیرفته می شود که موافق روایات شیعه باشد که در اینجا داستان غیرمشهور زره است.

۷- مضمون داستان غیرمشهور زره

در ادامه متن و ترجمه تمام روایات را می آوریم.

۷-۱) منابع شیعه

صاحبان کتب اربعه فقهی شیعه، روایت زیر را در کتب خویش نقل کرده اند:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: دَخَلَ الْحَكَمُ بْنُ عُتَيْبَةَ وَسَلَمَةُ بْنُ كَهِيلٍ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَسَأَلَاهُ عَنْ شَاهِدٍ وَيَمِينٍ فَقَالَ قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَضَى بِهِ عَلَى عليه السلام عِنْدَكُمْ بِالْكُوفَةِ فَقَالَا هَذَا خِلَافُ الْقُرْآنِ فَقَالَ وَابْنَ وَجَدْتُمُوهُ خِلَافَ الْقُرْآنِ فَقَالَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ فَقَالَ لَهُمَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَوْلُهُ وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ هُوَ أَنْ لَا تَقْبَلُوا شَهَادَةَ وَاحِدٍ وَيَمِينًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ قَاعِدًا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَمَرَّ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُفْلٍ التَّمِيمِيُّ وَمَعَهُ دِرْعُ طَلْحَةَ. فَقَالَ عَلَى عليه السلام: هَذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُفْلٍ: فَاجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَاضِيكَ الَّذِي رَضِيَتْهُ لِلْمُسْلِمِينَ. فَجَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شُرَيْحًا. فَقَالَ عَلَى عليه السلام: هَذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ. فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: هَاتِ عَلَى مَا تَقُولُ بَيْنَهُ. فَأَتَاهُ بِالْحَسَنِ عليه السلام فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ. فَقَالَ شُرَيْحٌ: هَذَا شَاهِدٌ وَاحِدٌ فَلَا أَقْضَى بِشَهَادَةِ شَاهِدٍ حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ آخَرُ. فَدَعَا قَنْبَرًا فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ. فَقَالَ شُرَيْحٌ: هَذَا

مَمْلُوكٌ وَلَا أَقْضَى بِشَهَادَةِ مَمْلُوكٍ. قَالَ: فَغَضِبَ عَلَيَّ فَقَالَ: خُذُوهَا فَإِنَّ هَذَا قَضَى بِجَوْرِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ فَتَحَوَّلَ شَرِيحٌ ثُمَّ قَالَ: لَا أَقْضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ حَتَّى تُخْبِرَنِي مِنْ أَيْنَ قَضَيْتَ بِجَوْرِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْلَكَ أَوْ وَيْحَكَ! إِنِّي لَمَّا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا دِرْعٌ طَلْحَةَ أَخَذْتُ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ، فَقُلْتُ هَاتِ عَلَى مَا تَقُولُ بَيْنَهُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَيْثُمَا وَجَدَ غُلُولٌ أَخَذَ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ. فَقُلْتُ: رَجُلٌ لَمْ يَسْمَعْ الْحَدِيثَ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ. ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِالْحَسَنِ ﷺ فَشَهِدَ فَقُلْتُ هَذَا وَاحِدٌ وَلَا أَقْضَى بِشَهَادَةِ وَاحِدٍ حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ آخَرٌ وَقَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَهَادَةِ وَاحِدٍ وَيَمِينٍ. فَهَذِهِ ثِنْتَانِ. ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِقَنْبَرٍ فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعٌ طَلْحَةَ أَخَذْتُ غُلُولًا يَوْمَ الْبَصْرَةِ. فَقُلْتُ: هَذَا مَمْلُوكٌ وَلَا أَقْضَى بِشَهَادَةِ مَمْلُوكٍ وَمَا بَأْسُ بِشَهَادَةِ الْمَمْلُوكِ إِذَا كَانَ عَدْلًا. ثُمَّ قَالَ: وَيْلَكَ أَوْ وَيْحَكَ، إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ يُؤْمَنُ مِنْ أُمُورِهِمْ عَلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا.^۱

عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: حکم بن عیینہ و سلمة بن کهیل بر امام باقر علیهما السلام وارد شدند و از ایشان درباره شاهد و قسم [در اثبات ادعا] سؤال کردند. حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ و علی علیهما السلام در کوفه و نزد شما بدان قضاوت کردند. آن دو گفتند: اما این خلاف قرآن است. حضرت پرسیدند: کجا آن را مخالف قرآن یافته‌اید؟ گفتند: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و دو تن [مرد] عادل را از میان خود شاهد بگیرید». حضرت فرمودند: آیا این آیه بدان معناست که شهادت یک نفر و قسم را قبول نکنید؟ سپس فرمودند: حضرت علی علیهما السلام در مسجد کوفه نشسته بود که عبدالله بن قفل تمیمی بر آن حضرت گذشت، درحالی که زره طلحه همراهش بود. علی علیهما السلام فرمود: این زره طلحه است که در بصره [جنگ جمل] قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. عبدالله بن قفل به حضرت گفت: بین من و بین خودت داوری قرار بده. پس بین او و حضرت، شریح به عنوان قاضی قرار داده شد. علی علیهما السلام فرمود: این زره طلحه است که در بصره [جنگ جمل] قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت بر آنچه می‌گویی، بی‌تنبه بیاور. حضرت، امام

۱. کافی، ج ۷، ۳۸۵؛ استبصار، ج ۳، ص ۳۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷۴؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۹ (بدون ذکر ماجرای دیدار سلمه و حکم).

حسن علیه السلام را آورد و ایشان شهادت داد که این زره طلحه است که در بصره [جنگ جمل] قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت این یک شاهد است و من با یک شاهد قضاوت نمی‌کنم مگر اینکه شاهد دیگری با او باشد. حضرت، قنبر را خواست و قنبر شهادت داد که این زره طلحه است که در بصره [جنگ جمل] قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. شریح گفت این برده است و من با شهادت برده قضاوت نمی‌کنم! علی علیه السلام غضبناک شد و فرمود: زره را از او بگیرد. این شخص سه بار به جور قضاوت کرد. شریح حالش خراب شد و گفت: دیگر بین دو نفر قضاوت نمی‌کنم مگر اینکه به من بگویی کجا سه بار به جور قضاوت کردم؟ حضرت علیه السلام فرمود: وای بر تو بیچاره، زمانی که خبر دادم که این زره طلحه است که در بصره [جنگ جمل] قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است، گفתי: بر آنچه می‌گویی، بینه بیاور. درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه غلّولی^۱ یافتید بدون بینه آن را بگیرید. با خود گفتم این، فردی است که حدیث را نشنیده است. این بار اول. سپس حسن علیه السلام را به عنوان شاهد نزد تو آوردم و شهادت داد. گفתי: این یک شاهد است و من با یک شاهد قضاوت نمی‌کنم مگر اینکه شاهد دیگری با او باشد. درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند قضاوت کرد، این بار دوم. سپس قنبر را نزد تو آوردم و شهادت داد که: این زره طلحه است که در بصره قبل از تقسیم غنائم به سرقت رفته است. گفתי: این برده است و من با شهادت برده قضاوت نمی‌کنم. درحالی که اگر برده عادل باشد، شهادتش اشکالی ندارد. سپس علی علیه السلام فرمود: وای بر تو بیچاره! امام مسلمانان در کارهای عظیم‌تر از این، امین مردم است.

۷-۲) منابع اهل تسنن

در منابع اهل تسنن، ماجرا به شکل دیگری از شعبی نقل شده که تفاوت‌هایی با

۱. غلول یعنی مواردی تند و بدخواهانه و متمردانه، هر چیزی که در آن به امام خیانت شده باشد. در اینجا به معنای مال سرقت رفته در هنگام تقسیم غنیمت به کار رفته است. ر.ک: معانی الاخبار، ص ۲۱۱.

داستان مشهور دارد و البته در همه این‌ها مثل روایت شیعی، نام عبدالله بن قفل تیمی وجود دارد:

قال أبي قال: حدثنا هشيم قال: أخبرنا مجالد، عن الشعبي: أن عليا وجد درعا لرجل من قريش قتل يوم الجمل فوجدها مع عبد الله بن قفل فقال له: هات الدرع فإنها لرجل من قريش قتل يوم الجمل. فقال عبد الله: اشتريتها بأربعة آلاف. فقال: بيني وبينك شريح، فقال شريح لعلي: بينتك. فجاء بعبد الله بن جعفر ومولى لعلي، فكان شريحا اتهم المولى فلم يجز شهادته، فغضب علي وأخذ الدرع وقال للرجل: اتبع بيعك. وعزل شريحا عن القضاء ثم أعاده. فيقال إن صاحب الدرع طلحة بن عبد الله.^۱

شعبي نقل می‌کند که علی (ع) زره مردی از قریش را که در روز جمل کشته شده بود، نزد عبدالله بن قفل یافت. پس به او گفت: زره را بیاور که آن برای مردی از قریش است که در روز جمل کشته شد. عبدالله گفت: [اما] من آن را چهار هزار [درهم] خریده‌ام. علی (ع) گفت: بین من و تو، شریح قضاوت کند. شریح به علی (ع) گفت: بینه ات [را بیاور]. پس علی (ع) عبدالله بن جعفر و غلام خودش را آورد. به گمانم شریح غلام علی (ع) را [به جانب داری از ارباب خویش] متهم کرد و شهادت او را نپذیرفت. پس علی (ع) غضبناک شد و زره را گرفت و به آن مرد گفت: دنبال کسی که از او خرید کردی بگرد و شریح را از قضاوت برکنار کرد و سپس او را بازگرداند. گویند صاحب سپر، طلحه بن عبد الله بود.

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ حَنْبَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا هَشِيمٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا مَجَالِدٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: وَجَدَ عَلِيٌّ عِنْدَ ابْنِ قُفْلٍ التَّمِيمَ دَرَعَ رَجُلٍ قُتِلَ يَوْمَ الْجَمَلِ فَأَخَذَهَا مِنْهُ. فَقَالَ: إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ رَجُلٍ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ دَرَاهِمٍ فَاخْتَصَمَا إِلَيَّ شَرِيحٌ فَلَمَّا جَلَسَا بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ عَلِيٌّ: أَنَى أَصَبْتَ عِنْدَ هَذَا رَجُلًا أَصِيبَ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَقَالَ لِلْآخِرِ: مَا تَقُولُ؟ قَالَ: ابْتَعْتُهَا مِنْ رَجُلٍ أَصِيبَ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ: بَيْنَكَ، فَجَاءَ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَمَوْلَى لَهُ فَشَهِدَا، فَكَانَ شَرِيحًا لَمْ يَجْزِ شَهَادَةُ

المولی. علی من عنده وقال: اتبع بیعک بالثمن الذی دفعت إلیه وقال: فی ای کتاب لله وجدت أن شهادة المولی لا تجوز؟
 قَالَ حماد بن الحسن حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَنْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا قُرَّة، قَالَ قَالَ لِي ابْنُ شُبْرُومَةَ: سَمِعْتُ بَدْرَ بْنَ قُفْلٍ فَإِنْ رَجُلًا مِنْهُمْ أَصَابَ دِرْعًا مِنَ الْقَاسِمِ، فَجِئَ بِهَا إِلَى عَلِيٍّ فَتَشَاهَدُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَقْبَلْ شَهَادَتَهُمْ لِأَنَّهُمْ فِيهَا نَصِيبًا فَاَنْطَلَقَ بِالْدِرْعِ فَذَهَبَ بِهَا.^۱

شعبی نقل می‌کند که علی علیه السلام زره مردی از قریش را که در روز جمل کشته شده بود، نزد عبدالله بن قفل یافت و از او گرفت. عبدالله گفت: ولی من آن را چهارهزار درهم خریده‌ام. پس برای حل دعوا نزد شریح رفتند. هنگامی که نزد او حاضر شدند، علی علیه السلام گفت: من زره مردی که در روز جمل کشته شد را نزد این فرد یافتم. شریح به آن مرد گفت: تو چه می‌گویی؟ آن مرد گفت: من را از مردی که در جمل کشته شد خریده‌ام. شریح به علی علیه السلام گفت: بینه ات [را بیاور]. پس علی علیه السلام عبدالله بن جعفر و غلام خودش را آورد و آن دو [به نفع علی علیه السلام] شهادت دادند. به گمانم شریح شهادت غلام علی علیه السلام را نپذیرفت. پس علی علیه السلام به آن مرد گفت: برای پولی که داده‌ای دنبال کسی که از او خرید کرده‌ای برو. سپس به شریح فرمود: در کدام کتاب خدا دیده‌ای که شهادت غلام قبول نیست؟

ابن شبرمه می‌گوید: ماجرای زره بنی قفل را شنیدم که یکی از آنها زرهی از غنائم را تصرف کرد. پس او را نزد علی علیه السلام آوردند و بر علیه او شهادت دادند، اما شهادتشان مورد قبول واقع نشد؛ زیرا شاهدان نفعی از این ماجرا می‌بردند. پس [علی علیه السلام] سپر را برداشت و راه افتاد.

أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْجَرِيرِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَوْسُفَ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْخَزَّازُ، حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ مَنَاذِلَ بْنِ سَلَامٍ، عَنْ مَجَالِدٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: ضَاعَ دِرْعٌ لِعَلِيِّ علیه السلام يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَصَابَهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي قُفْلٍ، فَبَاعَهَا، فَعَرَفَتْ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ: اشْتَرَيْتَهَا مِنْ بَنِي قُفْلٍ، فَخَاصَمَهُ عَلِيٌّ إِلَى شَرِيحٍ، فَشَهِدَ

لعلى الحسن ومولاه قنبر، فقال شريح لعلى: زدنى شاهدا مكان الحسن. فقال: أترد شهادة الحسن؟ قال: لا ولكنى حفظت عنك أنك قلت: لا تجوز شهادة الولد لوالده. فقال على عليه السلام الحق بنا نقياً، واقض عليها، واستعمل على الكوفة محمد بن زيد بن خليفة الشيباني، ثم عزله وأعاد شريحاً.^۱

شعبي می‌گوید: زرهی از علی عليه السلام در روز جمل گم شد و مردی از بنی قفل آن را به دست آورد و آن را فروخت. پس نزد مردی یهودی یافت شد. مرد یهودی گفت: من را از مردی از بنی قفل خریده‌ام. علی عليه السلام از او به نزد شريح شکایت برد. برای علی عليه السلام حسن و غلامش قنبر شهادت دادند، اما شريح به علی عليه السلام گفت: به جای حسن شاهد دیگری بیاور. علی عليه السلام گفت: آیا شهادت حسن را رد می‌کنی؟ شريح گفت: نه، ولی از تو آموختم که گفتی: شهادت فرزند به نفع پدرش جایز نیست. آنگاه علی عليه السلام فرمود: به بانقیاء برو و در آنجا قضاوت کن و محمد بن زيد بن خليفة شيباني را بر مسند قضاوت کوفه گمارد، اما بعداً او را عزل کرد و شريح را بازگرداند. چنان‌که مشاهده می‌شود، این داستان اگرچه در جزئیات بسیاری با داستان مشهور مطابقت دارد، ولی یک تفاوت اساسی با آن دارد و آن هم این است که در انتها و پس از حکم قاضی شريح، امیرالمؤمنین عليه السلام به قضاوت او رضایت نداده و آن را حکم به جور نامیدند و سپس زره را از آن فرد گرفتند. این برخورد، با تبعید شريح به بانقیاء که در طریق سوم داستان مشهور زره هم آمده است، سازگار است. اما چرا این ماجرا به آن شکل دستخوش تحریف شده است؟

نتیجه‌گیری

در این مقاله با بررسی تمام منابع و مدارک داستان زره گمشده امیرالمؤمنین عليه السلام از حیث سند و متن، نشان دادیم که داستان مشهور زره دستخوش تغییر و تحریف گردیده و داستان غیرمشهور، هم از حیث سند و هم متن، صحیح و با برخی جزئیات نقل‌های غیرمشهور سازگار است.

۱. المؤلف والمختلف، ج ۴ ص ۲۱۱ و تاریخ دمشق، ج ۲۳ ص ۲۶.

فهرست منابع:

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغة، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
- ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد؛ المصنف فی الأحادیث والآثار، ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۰۹ق.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ الامالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی؛ معانی الأخبار، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
- ابن عساکر، علی بن الحسن؛ تاریخ مدینة دمشق حماها الله و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الامائل او اجتاز بنواحیها من وادیها و اهلها، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، دمشق: دار الفكر للطباعة و التوزیع و النشر، ۱۴۰۲ق.
- اربلی، علی بن عیسی؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
- اصفهانى، ابو الفرج علی بن الحسین؛ الاغانى، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
- اصفهانى، ابو نعيم احمد بن عبدالله؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۳۹۴ق.
- البانی، محمد ناصر الدین؛ سلسلة الأحادیث الصحيحة وشیء من فقهها وفوائدها، الریاض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۵ق.
- امینی، ابراهیم؛ موسوی حسینی، سید علی اکبر؛ فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سال اول دوره راهنمایی تحصیلی، تهران: سازمان کتابهای درسی ایران، ۱۳۶۵ش.
- ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۸م.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد؛ الغارات، قم: دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد؛ الغارات، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.
- جرجانی، عبدالله بن عدی؛ الكامل فی ضعفاء الرجال، بیروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ق.
- جرداق، جورج؛ الإمام علی صوت العدالة الإنسانية، بیروت: دار الأندلس، ۲۰۱۰م.
- جریری نهروانی، معافی بن زکریا؛ المجلس الصالح الکافی والأئیس الناصح الشافی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
- حسنی، احمد بن ابراهیم ابوالعباس؛ المصباح فی سیرة الرسول وآل البيت، صنعاء: مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیة، ۱۴۲۳ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ الفوائد الطوسیة، قم: المطبعة العلمیة، ۱۴۰۳ق.
- حمیری، عبدالله بن جعفر؛ قرب الإسناد، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
- خزاز رازی، علی بن محمد؛ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیه السلام، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
- خصّاف، احمد بن عمر؛ أدب القاضی، الشارقة: دار البشیر، ۱۴۴۴ق.
- خویی، سید ابوالقاسم بن سید علی اکبر؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، بی جا، ۱۴۱۳ق.

دارقطنی، علی بن عمر بن أحمد بن مهدی؛ **المؤتلف والمختلف**، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۱۴۰۶ق.
دارمی بُستی، محمد بن حبان؛ **صحیح ابن حبان (بترتیب ابن بلبان)**، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق.
شجرى جرجانى، یحیی بن حسین؛ قرشى عبشمی، محمد بن أحمد: **ترتیب الأمالی الخمیسیة**، بیروت: دار
الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق.

شیبانی، احمد بن محمد بن حنبل؛ **مسند الامام احمد بن حنبل**، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
طوسی، محمد بن حسن؛ **الاستبصار فيما اختلف من الأخبار**، تهران، دار الکتب الإسلامیة ۱۳۹۰ق.
طوسی، محمد بن حسن؛ **تهذیب الاحکام**، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
طوسی، محمد بن حسن؛ **فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول**، قم:
ستاره، ۱۴۲۰ق.

علوی، محمد بن علی؛ **تسمیة من روى عن الإمام زید بن علی علیہ السلام من التابعین**، صنعاء: مؤسسة الإمام زید
بن علی الثقافية، ۱۴۲۴ق.

عمری، احمد بن یحیی بن فضل الله؛ **التعریف بالمصطلح الشریف**، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
قمی، شیخ عباس؛ **هدیة الاحباب**، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل،
۱۳۹۱ش.

قمی، علی بن ابراهیم؛ **تفسیر القمی**، قم: مؤسسه دار الکتب، ۱۴۰۴ق.
کشى، محمد بن عمر، طوسی، محمد بن حسن؛ **رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)**، مشهد: مؤسسه نشر
دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.

کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الكافی**، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام**، بیروت: دار إحياء
التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی
نجفی، ۱۴۰۶ق.

محمدی مازندرانی، بشیر؛ **مسند محمد بن قیس البجلی**، حول قضایا امیر المؤمنین و غیرها، قم: مرکز العالمی
للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.

مظفر، محمد حسن؛ **دلائل الصديق لنهج الحق**، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۲ق.
مؤید بالله، إبراهیم بن القاسم؛ **طبقات الزیدية الكبرى (القسمین الأول والثانی)**، بی جا: بی تا.

منصور بالله، حسن بن بدر الدین؛ **انوار الیقین فی إمامة أمير المؤمنين علیهم السلام**، قم: پاسدار اسلام، ۱۴۲۹ق.
ناطق بالحق، یحیی بن حسین ابوطالب؛ **جعفر بن أحمد بن عبد السلام: تیسیر المطالب فی أمالی أبی**
طالب، صنعاء: مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافية، ۱۴۲۲ق.

نجاشی، احمد بن علی؛ **فهرست أسماء مصنفی الشیعة (رجال نجاشی)**، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعه
لجامعه المدرسین، ۱۳۶۵ش.

هلالی، سلیم بن قیس؛ **کتاب سلیم بن قیس الهلالی**، قم: نشر الهادی، ۱۴۰۵ق.
وکیع، محمد بن خلف بن حیان؛ **أخبار القضاة**، القاهرة: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۶۶ق.